رصوانی
ای ترک چشم مست تو شوخی آ[illegible] نازکن
آنم بمردمان سیه و چال نازکن

جناب وثوق الدوله رئیس الوزرا دام

ای بر قبیله دل هوس ترک تازکن
دست جفا بخون دلها درازکن
از زلف تابدار بکارم گره فکن
و از لب آبدار ز دل عقده بازکن

شاهزاده افسر قاجار
بالنده قامت تو برو دست نازکن
پیش جمال تو مه تابان نیاز کن

نوبهار
ای نرگس شکل در فتنه بازکن
در بند تو دست نظر دل فرازکن

بدیعی
گر جان و دل طلب کند آن شوخ نازکن
ما نیم بی تعال دل و جان نیازکن

ریکال
ای چشم تو بنرگس خود روی نازکن
ای آفتاب پیش جمالت نیاز کن

میرزا محمد تقی ترک کرد
ایماه دل فریب من ای سرو نازکن
بر بی تعال خود در گنج فرازکن

در تاب گیسوان گره افکن نگار من
و از لعل نکربن حقه آن عقده بازکن
فرزان ز زلفکان بکو تا همین نکر
شیرازه نکات شب هجران درازکن

رفیق در حرم نیز بار قافله خان نایش تا ضرر ثبت نبایزیا ر
۱۵ اسفند
۱۳۱۱

صورت ... [illegible] ... شده است ... [illegible]

حسب ... [illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]

[illegible]

ماه من ای صد هزار دل ز تو شاد ... [illegible]

صبح عذار ... جمال ... [illegible]

[illegible]

قال رسول الله صلى الله عليه وآله علامة المنافق ثلثة إذا وعد أخلف وإذا ائتمن خان وإذا حدث كذب وفي رواية إذا عاهد غدر وإذا خاصم فجر وقال خصلتان لا تجتمعان في المنافق حسن السمت وفقه الدين وقال صلى الله عليه وآله من كان ذا وجهين في الدنيا كان له يوم القيمة لسانان من نار وقال من أحقر صاحب العلم منافق يكون

هر که با تو چو کاغذ و چه قلم دو زبان و دو روی گشت بحکم
همچو کاغذ سیاه کن رویش چون قلم کن زبانش از تیغ

[illegible]

(حکمت)

(مدارج الکمال) فارسی – خطی – مصنف – بابا افضل الدین –
مرکاشانی) متوفی سنه ۷۰۷ (منتظم ناصری ج ۲ ص ۶)
در حکمت و عرفان صاحب مقامات عالیه بوده است و معاصر خواجه
نصیر طوسی است و این قطعه را خواجه در مدح وی سروده

گر عرض دهد سپهر اعلی فضل فضلا و فضل افضل
از هر ملکی بجای تسبیح آواز آید که افضل افضل

و صاحب چندین تالیف و تصنیف است (رساله آغاز و انجام و جاودان نامه
و سه انجام و ینبوع الحیات و عرض نامه و مدارج الکمال و غیره – ریاض العارفین
(روضه ۲) ص ۱۶۴) (~~اول نسخه~~) دیباچه این نسخه افتاده است فقط اولش این است
پس از بسم الله – مدارج الکمال بابا افضل کاشی قدس سره آغاز سخن بدانید ای برادران
(آخر نسخه) انه ولینا و مولینا تمت الرساله الموسومه بمدارج الکمال
تاریخ تحریر – سنه ۱۳۲۹

۲ شماره است

الحمد لله (حسبنا الله و نعم الوکیل) کاتب و تاریخ ندارد
رساله اولی ۱۳ ورق [illegible] خط شکسته
که بطور چلیپا نوشته شده هر صفحه دارای ۲۴ سطر است
وقف [illegible] طول ۲۹ عرض ۱۸
۲ شماره است

آغاز بحث بدانید ای برادران دینی که تقدیر لطف فرموده آید که این بحث جوهر هر
از موجودات هر کسی یا پیدا اگر بسیط است اگر مرکب اگر حسی اگر خیالی او را
خاص در بدان حال از دیگری جدا و پیدا باشد و بنده پیدائی آن خاصیت و نهانیش آن را
یابندگان بتمامی یا بنقصان پدید کنند اگر در غایت پیدائی گردند از پایه وجود

آغازش بدانید ای برادران [illegible] بطریق نموده آید [illegible] این سخن بر [illegible]
از موجودات هستی یا پیدا اگر بسیط است اگر مرکب اگر حسی اگر خیالی او را [illegible]
خاص بدان حال از دیگری جدا و پیدا باشد و بدین پیدائی آن خاصیت و بهنایش آن [illegible]
یابندگان بتمامی یا نقصان پدید آید اگر در غایت پیدائی کنند از پایه وجود [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم مدارج الکمال بابا افضل کاشی است

این نسخه اولش افتاده است و دیباچه هم معلوم نیست اگر نسخه پیدا کرد
نوشته می شود

۲۳/۱۳۱۷ [illegible] ۲ [illegible]

مدارج الکمال نام مصنف بابا افضل الدین محمد کاشانی [illegible] سنه
[illegible] منتظم است [illegible] در ترتیبات [illegible] و بر هشت
گشایش [illegible] اول [illegible] (اغاز [illegible]) بدانید ای برادران [illegible]
(انه ولینا و مولینا) کاتب [illegible] محمد بروجردی لشکر نویس [illegible] تاریخ [illegible]
سنه ۱۳۳۲ [illegible] رساله [illegible] اول آن (اغاز
گفتار [illegible] که اغاز و انجام هر گفتار [illegible] بعبودیت)
[illegible] (حسبنا الله و نعم الوکیل) کاتب و تاریخ [illegible]

رساله ادلیه ۱۳ [illegible] خط شکسته
که بطور چلیپا نوشته شده هر صفحه دارای ۲۴ سطر است
[illegible] طول ۲۹ عرض ۱۸
[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم مدارج الکمال ... افضل الدین کاشانی

این نسخه اول ... است اگر نسخه پیدا کرد

آغاز سخن بدانید ای برادران دینی که بعد از حمد و ثنا گفته آمده که این سخن در هر چیز
از موجودات در هستی یا پیدا اگر بسیط است اگر مرکب اگر حسی اگر خیالی او را حالی بود
خاص در بدان حال از دیگری جدا و پیدا باشد و بدو پیدائی آن خاصیت و پنهانی آن حال را
یابندگان بتمامی یا بنقصان پیدا شناسند اگر در غایت پیدائی گیرند از پایه و جهی بر درجه کمال

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم [illegible]

[illegible]

آغاز سخن [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و درباطن لطافت خفت

و بدین ترتیب هر حال چه پدید آید [illegible]

ثبت نفس و نفیست او باو نقطه [illegible] مبعث [illegible]

این حال [illegible] نفس [illegible] حیوانات [illegible]

[illegible] نفس [illegible] جسم [illegible]

[illegible]

۵ آن [illegible] جسم [illegible]

جسم را از [illegible] آن [illegible] جسم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و بجنت که بدان پیدا شود ... نفس عاقله انسان نفس [illegible]
ازان جهت پیدا کرده [illegible] وجود نفس عاقله [illegible] و وجود [illegible] نفس عاقله [illegible]
عاقله بود و نفس عاقله [illegible] نیش [illegible] نفس عاقله [illegible] کمال خود
نشان کرده فایده [illegible] نفس عاقله [illegible] تمام دارد و چنین [illegible]
تو انست و آن صفت نفس عاقله [illegible] نفس [illegible] میدارد
باشد در مردم [illegible] نفس [illegible] شخص [illegible] کمال [illegible] چنین [illegible] بلکه [illegible]
لکن چنین آثار از اشخاص در مردم [illegible] بعضی [illegible] نفس [illegible]
[illegible] آورده [illegible] نفس [illegible]
[illegible] اشخاص [illegible] جانوران [illegible]
[illegible]
[illegible] اشخاص [illegible] جانوران [illegible]
[illegible]
[illegible] جانوران [illegible]
[illegible] اشخاص [illegible]
[illegible] جانوران [illegible]
[illegible] نفس [illegible] صفت [illegible] جانوران [illegible]
[illegible] اشخاص [illegible] صفت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

دیسم ... کاران ... [illegible]

... سکاران ... [illegible]

... فصل سوم ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

صفت و چگونگی خود ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و شناخت و میدان او دیگر

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible]

بهم موافق باشند و موافق [illegible]

و بسیط این هیچ [illegible]

بلکه حالی از احوال موجود چون کمال [illegible]

اگر [illegible] مخالف [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و دانستن علم فلان چیز ... است ... خواند و دان ...

ندیم و مطلع نفس ... [illegible]

دیگران و حرکت و دیدن و شنیدن ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

و مدرنا ... [illegible]

و صد درنا ... [illegible] وقت ... [illegible]

ه و که در ... [illegible] و درنا ... چون ... [illegible]

یا طرز ... [illegible] و چون ... [illegible] حقیقت ... [illegible]

[illegible]

۱۰

زمانه چون ... [illegible] نوبت ... [illegible]

کمالش را انقصال ... [illegible]

مردم ... [illegible] و چون ... [illegible]

و آن ... [illegible] خدا ... [illegible]

[illegible]

و این تعداد حال — طبیعت کمک — باشند کی

بعقل خود با قوت و این [illegible] اندازه طبیعت

بدین است کار اندیشه اصلاح [illegible] و عمل کردن [illegible] ترتیب کردن در [illegible] باشند که صورت کمال مردم

بدین است [illegible] باز آرام و عمل کرد [illegible] کار بایسته [illegible] چون [illegible] بیرون آید کار بایسته [illegible] بدان

و نفس را جنبش و طلب [illegible] پادشاه [illegible] بدانکه کار بایسته [illegible] آید تا آنکه هر چه [illegible] دارد و چون [illegible] از بهر مردم گفت

گفتار سیم اندر بیان پادشاه [illegible] و عدد کار در [illegible] است آید تا آنکه بهای آن را اندر [illegible] کارهای آن [illegible] لیکن [illegible]

تا انسان کمال نامی [illegible] ایمانی و عدد [illegible] آنکه [illegible] بود [illegible] با مردم دارد [illegible] غفلت [illegible] لیکن کمال را

نزدیک گرداند [illegible] مردم [illegible] نزدیک [illegible] از مردم [illegible] چون کار [illegible] آید [illegible] صورت [illegible] کمال است

بخردی است [illegible] بسیار [illegible] مملکت [illegible] مردم [illegible] آنکه [illegible] خصلت [illegible]

و صول را [illegible] آفات [illegible] ضعیف [illegible] بعضی [illegible] فضیلت [illegible] طبیعیان [illegible]

پادشاه [illegible] طلب کرد [illegible] بعضی [illegible] کمال است [illegible] لیکن [illegible]

به کمال صنعت [illegible] که [illegible] شده [illegible] آنکه [illegible] چون [illegible] ضعیف [illegible]

و بعضی ناشده [illegible] گونه [illegible] فنون کمالات [illegible] ایشان [illegible]

چون [illegible] بعضی [illegible] کارهای [illegible] حاذق [illegible] کمالات [illegible] قوت [illegible]

چون [illegible] بعضی [illegible] فنون [illegible] کمالات [illegible] ایشان [illegible]

و صورت کمال ایشان [illegible] قوت [illegible] فنون کمال ایشان [illegible] نام [illegible] کمال را [illegible]

آفرینش کم [illegible] از [illegible] کمال [illegible] و آن [illegible]

لیکن [illegible] مردم [illegible] چون [illegible] کمال [illegible]

و از این جمله [illegible] خود [illegible] چون [illegible] کمال [illegible]

و سپس [illegible] چون [illegible] پادشاه [illegible] اصناف [illegible]

هم از آن چون [illegible] پادشاه [illegible] اکرم [illegible] این چون [illegible]

و از انسان [illegible] چون [illegible] تعلل کرد [illegible] اما چون [illegible]

صنف [illegible] سبب است [illegible] بعقل خود باید

بعقل خود باید کرد [illegible] بیان [illegible]

بعقل خود باید کرد [illegible] و عدد و حیات [illegible] و تکرار عالم [illegible] مردم آن است

بقدر و وجه [illegible] حیوانات [illegible] و تدبیر و کارهای [illegible] حیات

و هم مردم است [illegible] حیوانات [illegible] که [illegible] خود را

جز و با هم [illegible] آمد [illegible] نوع [illegible] تعلل کرد [illegible] خود را

که در [illegible] احوال [illegible] ترتیب [illegible] دفع [illegible] و آفات [illegible]

کمال و نقصان [illegible] حیات [illegible] دفع [illegible] خود با حیات [illegible]

با درست [illegible] حیات [illegible] دفع [illegible] خود را [illegible] حیات

با حیات [illegible] حفظ [illegible] حیات [illegible] خود را [illegible] اصلاح [illegible]

بدانکه خود را با لذت [illegible] حیات [illegible] خود را [illegible] کار [illegible] اصلاح [illegible]

باز دارد [illegible] کمال حیات [illegible] خود را [illegible] حیات [illegible]

و جود خود را [illegible] حیات [illegible] خداوندان [illegible] نفس [illegible]

اعلاه است [illegible] شرع [illegible] تدبیرها [illegible] حیات [illegible]

و حیات [illegible] کمال [illegible] پادشاه [illegible]

و اشتهای نفس را [illegible] پادشاه [illegible]

تا پایدار وجود [illegible] راه [illegible] تدبیر [illegible] مردم [illegible]

خود [illegible] تدبیر [illegible] خود [illegible] کمال است

پادشاه [illegible] و چون خود [illegible] آن [illegible] تمامی [illegible]

و دیگر [illegible] حیات [illegible] آن [illegible]

از کمالات مردم [illegible] آن [illegible] تدبیر [illegible] خود را [illegible] آن [illegible]

انجام [illegible] ضایع نگردد [illegible] تدبیر [illegible] خود را [illegible]

به کار [illegible] تدبیر [illegible] و کار [illegible]

که نفس [illegible] هر کار [illegible] حیوانات [illegible] و حلیه [illegible] این [illegible]

تا [illegible] حیوانات [illegible] اندر ختم این نامه [illegible]

ادیان [illegible] خدای [illegible] در کار [illegible] پادشاه [illegible]

[illegible] اندیشه [illegible] پادشاه [illegible]

و نه [illegible] پادشاه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

... نعم المولی و نعم النصیر تمام شد کتاب ... در سال ۱۳۲۹ ...

۱۳۲۹

بسم الله الرحمن الرحیم

از بهاری [?] نقل است که هرکه هفت روز روزه گیرد و حیوانی نخورد در شب هشتم آیه

عده مفاتح الغیب را که در کتاب مبین هزار مرتبه بخواند و بعد از اتمام این آیه این

اسم که مذکور است خواه هزار بار بخواند با عدد حروف این اسماء که در خمن نوشته شده که هر

شب رو نورانی بیاید و پانزده درهم نقره بدست وی دهد آن درهمها را گرفته

در کیسه بند مادام که آن درهم‌ها در کیسه او باشد و این سر را کشف ننمود باشد

هر روز صد و پنجاه درهم در کیسه او پیدا شود که خرج نماید

و عنده مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو و یعلم ما فی البر و البحر و ما تسقط من ورقة الا یعلمها و لا حبة فی ظلمات الارض

و لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین و اما اسماء که باید بخواند با عدد حروف

یا حی یا قیوم یا قادر کل مقتدر که نهصد و دوازده حرف

۲۹ ۱۶۷ ۳۱۶ ۵۰ ۳۵۰

بعد از وقایع حالت از کرم کرامات و اهب العطیات این تعویذ را

بنویسد و بهمان وجه کیسه گذارد هرگز کیسه او از زر خالی نشود

و رخ روبل له الله [?] الصافات طلسم را نوشته در میان همان وجه کیسه گذارد

و حال رد [?] لله ی ی ب ب ح ح ح ط ط ط

الله لا اله الا هو علیه توکلت و هو رب العرش العظیم

خلیفه سنجم را از ابرام اسرار التماس طلب دارند
سه نامه انا حمله و تعظیم بجای بعد آن ارسال وحی کنند
شغوف از آن ابرام اسرار بر سینه از آتش دارد هین
شغور شسته از خون هین
نیاورده کو بد کرده کی جا هین
نشاید ما سال ... و هر آنچه
با سال من ... بساط هین
برای ردو دیده درد و شداد بیطول نظاره جنب گرفت
گند تو بنا را از خیال پارس بگفتم را از نسب صبا خوانده
بمنقش کاندار ده و کرد نسیان و بنیاد و فرار ...
صبت از ره ریست از آب فروی بگفتا این بنا را جمع سر کرده
چو تاریخ دال لعل بپرسیدم از دو کا نهد و شستا ل در جوابم فروش
دیگر ما ل بنا کرده کنبت با هین سپارید
تعفت این گیا بال ه می ...
بگفتم در نیم که بوده سبب آب و دسترس ساک
و امروز ... ولی در زدور ... لعل ور بنده خجال دلفکار و نالان
اگر بس بزرگی جامه سکان ... ساقی هین
چو دیدم را عاقبت از غم و دانش تنگدل قال آل باده دا ...
بگفتم دای کا و طبع و دانش
بغمد و بید است گرد دم و دمانش
برا ورد و بشت و گفتا ط آتش

ده درم زرد چوبه و یک [illegible] چشم ده بر دارد [illegible] مرشد [illegible] دل کاو
یک سیر سنگ ورق قرمز [illegible] خوب را در پیاله
کرده [illegible] خمیر کرده خمیر را در پیاله و صلح نماید
و صلح را نقاب کوزه گری کرده در پیاله
کوزه خشک [illegible] نگه دارد سه روز [illegible]
بعد از آن [illegible] کاه [illegible] دل کوزه
صلاحیه [illegible] بعد در [illegible] پاشیده
مصری [illegible] نماید ختم

هفت [illegible] کال [illegible] گرفته در پیاله [illegible] نماید
روز [illegible] مثقال شنجرف [illegible] نماید تا بیست روز
بجوشاند بعد از بیست روز در شیشه را محکم نموده
یک دیگر را [illegible] با ۲ [illegible] نهند درهم
روغن [illegible] بعد از آن [illegible] نماید
طلای [illegible]

ده درم زرد چوبه [illegible]
یک سیر سنگ ورق [illegible] ۴
را با یک سیر [illegible] ۴
نرم کوبیده با ۳ سیر [illegible]
ده [illegible] بجوش [illegible] بعد
[illegible] نموده [illegible]
[illegible] آب [illegible] ده
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

گوگرد [illegible]	زرنیخ [illegible]
سیم ۳	یکسان
شنجرف [illegible]	[illegible]
سیم ۲	سیم ۲
[illegible]	
سیم ۳	

[illegible]

چه بس ... نخجیرها باز داریم
سپاس ... داریم

... کسی ... داریم
... زبلکان داریم
سپاس ...

در امام ... است

هر کو دل من ز علم محروم نشد کم ماند دقیقه‌ای که مفهوم نشد
... معلوم شد که هیچ معلوم نشد

از ... است
... و ... بالکی ...

... و بخت ... وهم ... کردم سفر ... عدم
چون کم هنران ز رنج بخت ... تا ... بر خود کرفت ... ماندم و غم

در ... بر ... پدر ... است

... دلال قضا ... مجموعه ... عالم کرد ...
... تمام ... قسمت کرد ... ماند ...

... نخجیرهای دارند ... تمام نا تمامان دارند
آنان که ... اسمان کنبران ... دارند
یارب ... ات ...
... از ... احمد ...

امیر ...

کر ... روشنی شمع ... این ... و ...
در شمع ... باید ... و ... باید ...

با با طاهر
بصحرا بنکرم صحرا تو وینم بدریا بنکرم دریا تو وینم
بهر جا بنکرم کوه و در و دشت نشان از قد رعنا تو وینم

ولیس ... ان ...
... ان ...
...
...
...
...

...

... شنبه ...
...
...

...
...
...
...

دوشنبه ...
...
سه ...
...
چهارشنبه ...

قیمت [illegible]

[illegible]

[illegible] محمد [illegible]

[illegible] شهر [illegible] سنه [illegible]

[illegible]

قرضه از [illegible] گرفته فی تاریخ

پنجم ربیع الثانی سنه ۱۲۷۵

[illegible]